

یادشاهان پهلوی

امیرفیض - حقوقدان

دهه اول امرداد ماه هر سال روزهای سیاه تاریخ و غم افزای ناسیونالیستهای ایرانی است چراکه در روزهای چهارم و پنجم امرداد ستارگانی غروب کردند که چون مشعلی بسوختند تابانوار خود ملتی را از جهل و تاریکی به روشنی و دانایی و از پستی و قهقرائی به سربلندی و آسایش برسانند.

دریغاکه قدر آن آیت های بی همتا را ندانستیم و هنوز هم نمیدانیم، وایکاش که تنها نمیدانستیم وای که بی انصاف و نمک بحرام و ناسپاس هم هستیم (برای نمونه از ناسپاسان و قیح و مریض به اظهارات بهرام مشیری در مورد رضاشاه کبیر و شاهنشاه آریامهر رجوع کنید که نمونه زنده بی وجدانی است)^۱

گزنفون حکیم و سردار مشهور یونانی ۴۰۱ سال پیش از میلاد مسیح و ۱۲۸ سال پس از کورش کبیر سخن بزرگی درباره ما ایرانیان دارد که میتواند شاهد این تحریر باشد گفته است:

«پارسیان را عقیده بر این است که اشخاص نمک بحرام و ناسپاس حتی پایبند خدا، پدر و مادر، میهن و دوستان خود هم نیستند در نظر آنان، حق ناشناسی قرین بیشرمی بوده است و همین عیب اخلاقی بزرگ است که انسان را به تمام پستی ها و بد کاریها میکشاند و اهورامزدا را به تنبیه و تنبئه آنان وامیدارد»

ایران سفره ای بود مملو از امنیت و رفاه و کار و ثروت که هر که بیشتر از آن سفره خورد بیشتر تیره سفره ناسپاسی و به صاحب سفره جسارت و حسادت و بدگونی کرد تاجانی که مامردم به صاحب سفره گفتیم برود و بجای او یک سگ درنده خوی مخرب بیاید.

مامردم تحت تاثیر قشریون مذهبی، ایران را وارونه میدیدیم و سازندگی و رفاه را نه قدر دان بودیم و نه میخواستیم و خدمت بوطن را خیانت به مذهب میگرفتیم و لاجرم خدمت و عشق شاهنشاهان را به ملت و ایران، ویرانگری و دشمنی میدانستیم.

نفرت بر ما باد که فرق خوب و بد را ندانستیم و حالیه هم نمیدانیم و آن روزهای افتخار آفرین را با این روزهای خواری و زاری مقایسه میکنیم.

گفته میشود که ایرانیان در جنگ عراق و ایران نیم میلیون کشته و یک میلیون علیل و ناقص داده اند. اگر هر کشته را از آن یک خانواده و هر خانواده ای را ۵ نفر حساب کنیم رقمی برابر با جمعیت تظاهراتی میشود که مامردم علیه ولینعمت خود یعنی شاهنشاه آریامهر به نفع ابلیس تخم عرب براه انداختیم.

چه انتقام موجه و قصاص بجائی است که از سوی خداوند ایران نصیب مامردم نمک بحرام شده است تا پاداشی باشد که ۳۷ سال مامردم از جنگ و تبعات آن مصون بودیم.

گفته میشود که ایرانیان همه دستاوردهای رفاهی ایام سلطنت شاهنشاه را از دست داده اند، خبرنگاری که از ایران بازدید کرده نوشته است: «ایرانیان که در گذشته میخندیدند اکنون فراموش کرده اند که میتوان خندید»

اگر شاهنشاه باید برود چراسفره گسترده او نباید بسته شود و سفره خونبار و مرگ و نیستی و فقر و تنگدستی جایگزین آن گردد که گردیده است.

^۱ کسان دیگری همانند او می توان از ناصر انقطاع، محمد حبیبی، مسعود بهنود، عنایت فانی (بی بی سی)، خان بابا تهرانی، مریم رجوی و افراد اسپرش، مرتضی محیط و وو را نام برد. ح-ک

مامردم ناسپاس هیچگاه درمقابل وجدان و پیشگاه شاهان پهلوی مورد بخشش قرار نخواهیم گرفت بااین وجود نگاه کنید به سعه صدر و بزرگ منشی شاهنشاه ایران که چنین گفته اند:

«من برسبیل اخلاق فطری خودم هیچ وقت نسبت به کسانی که به شخص خودم فهمیده و یاتفهمیده صدمه ای وارد کرده باشند کینه ای دردل نمیگیرم و بطوریکه بارها نشان داده ام همیشه آنها را میبخشم ولی نمیتوانم بهیچ قیمتی ازگناه آنهائی که بوطنشان صدمه میزنند صرفنظرکنم و چشم رابرچنین خیانت یا خطائی ببندم»

(ازبیانات شاهنشاه آریامهر ۲۸ مرداد ۱۳۴۰)



تحریر زیر بمناسبت سالگرد درگذشت رضاشاه کبیرتقدیم میگردد:

«اگر میخواهید از اقدامات و خدماتی که برای میهنم به انجام رساندم تجلیل کنید - این اقدام رایس از مرگم بکنید» رضاشاه کبیر - از شماره اول مجله بررسیهای تاریخی صفحه ۲۱۱

مغلقه اکبرگنجی

اکبر گنجی ملقب به اکبرقمپوز و اکبر پونز (این عنوان به آن جهت به اوداده شده است که در اوائل پیروزی شورشیان، به پیشانی بانوانی که در رعایت حجاب اسلامی اهماال میکردند پونزمیزد - حاج همت مشهور به همت شهید نوشته ای دارد که گفته <اکبرگنجی خوش نشین ازلی و ابدی سپاه تهران بود و خودش رازآمدن به جبهه معذور میدانست و بعدها از سپاه اخراج شد) اخیرا مقاله ای نوشته و در آن مدعی شده.

<جمعیت ایران از سرنگونی رژیم شاه تاکنون کمی بیش از دوبرابر شده است اما تعداد دانشجویان از ۱۷۶ هزارتن در سال ۱۳۵۷ به چهارونیم تن رسیده یعنی شاهد ۲۷ برابر هستیم همچنین دراستانه انقلاب زنان ۵/۳۱ از دانشجویان راتشکیل میدادند اما اکنون این رقم به ۷/۶۱ درصد رسیده است >.....

تحریر حاضر پاسخی است به مقایسه نادرست و مغلقه آمیز اکبرگنجی.

نخستین مسئله که درپاسخ، جای توجه دارد شناخت شخصیت طرف است چراکه شخصیت هم در ادعا و هم در مدعی علیه، کارسازاست و اینکه گفته شده جواب ابلهان خاموشی است ازباب آگاهی و شناخت شخصیت مدعی است و همچنین شناخت شخصیت اشخاص سبب میشود که به اندازه فهم و درک آنها پاسخ گفته شود و لذا حاصل مقصود، بیشتر فراهم شدنی است.

یادم هست که درسالهای خیلی دور آقای ممیززاده وکیل دادگستری عبارتی داشت که مشهوربود و آن این بود که: <حوکلا حرف مفت زیاد میزنند ولی مفتکی حرف نمیزنند>

آقای اکبرگنجی هم از آن آدم هائی است که مفت چیزی نمینویسد و این مقاله ایشان هم برای فتح باب و رشوه ای است که به جمهوری اسلامی پیش کش کرده است و جالب اینکه مقاله ایشان اقتباس از مقاله آقای دکترحجت سلیمان داریی است که تحت عنوان <دگرگونی درنظام آموزش و پژوهشی ایران - انقلاب اسلامی برای معارف چه کرد است که درفصلنامه ۱۵ خردادسال ۱۳۸۸ منتشرشده است>

از اکبرگنجی گفته های فراموش نشدنی باقی است از جمله اینکه شاه جلوی اصلاحات راگرفت.

و دیگری اینکه سقوط جمهوری اسلامی برفع هیچکس نیست.

رجوع به موقعیت های اکبرگنجی ونوشته های او نشان میدهد که او همواره بمناسبت وانتظارویاماموریتی که محول اوست تحریرگشائی میکند ازباب نمونه.

دراکتبرسال ۲۰۰۷ اکبرعطری (همان شخصی است که اعلیحضرت درکتاب زمان انتخاب از او تجلیل کرده اند) مقاله ای در روزنامه وال استریت نوشت وازادامه کمک های آمریکا به سازمان های اپوزیسیون وگروه های مدنی دفاع کرد. این زمان وقتی بود که مسئله کمک های آمریکا به اپوزیسیون درکنگره مطرح بود ومقاله مزبور کمک موثری به موافقین ادامه کمک به اپوزیسیون جمهوری اسلامی بود.

ناخشنودی جمهوری اسلامی ازتصمیم کنگره دائربه تخصیص بودجه برای اپوزیسیون سبب گردید که لابی جمهوری اسلامی به مقابله باتصمیم کنگره که جریان یافته بود برخیزد وبنابراعلامیه جبهه ملی درخارج ازکشورخانم دخی فصیحیان مدیراجرانی نایاک که یک لابی جمهوری اسلامی است بااکبرگنجی تماس گرفت واکبرگنجی موافقت کرد که یک سری مقالات درباره منع آمریکا به کمک اپوزیسیون بنویسد وهمینطورهم عمل شد ودراین جریان مبلغ ۵۰۰ هزاردلاریه عنوان کمک وجایزه به گنجی داده شد ودرهمین مقاله هابود که گنجی نوشت: «دریافت پول ازخارجی ها حرام است»

واما بعد پاسخ مغالطه گنجی

مقایسه، یک ابزارآشنا ومتداول برای سنجش تقابلی دوجیزاست، مقایسه مانند سایرمسائل مشابه شرانطی دارد، همچنس بودن درجمادات وحیوانات وهمفکربودن درانسان ها ومسائل تابعه.

همانطورکه نمیشود سگ راباگاو وطلارا با سنگ مقایسه کرد همانطورهم نمیشود انسان های متفاوت ازفرهنگ ودین وعقیده ویاسایرمشخصات تکمیل کننده انسان وانسانیت مقایسه کرد.

براین منوال مقایسه جامعه یک کشوربا جامعه کشوردیگریدون توجه دقیق وزیربنائی به سنت وفرهنگ هریک ازآن جوامع ممکن نیست ودراین دقت وتوجه است که به این حقیقت خواهیم رسید که مقایسه بین جوامع کشورها ازاصالت لازم برخوردارنمیشود.

قبول قاعده بالا که میرسد به آنجا که نمیشود پیشرفت جوامع کشورهای اروپائی راباپیشرفت کشورها اسلامی جهان مقایسه کرد، درمورد مقایسه پیشرفتها وتحولات داخلی یک کشورهم جاری است.

پیشرفتهای جامعه یک کشوردررابطه باباورهای حاکم برجامعه، ودرکلیات، قانون ویاشرع حاکم برروابط مردم است درجامعه ی اسلامی ایران که چه قبل ویابعد مشروطیت مردم طالب ترقیات وپیشرفتها نبوده وآنهااسم مهلک میدانستند، ترقیات درآن جامعه وسیرآن قابل مقایسه باجامعه ای که واقعا خواستارترقی وتعالی است فرق دارد.

برای ارزیابی مقاله آقای گنجی بهتراست تحولات فرهنگی که مورد استناد ایشان قرارگرفته است درسه دوره مشخص شود، دوره اول ازقبل از انقلاب مشروطیت تا زمان سلطنت رضاشاه کبیر- دوره دوم اززمان سلطنت رضاشاه کبیرتا پایان سلطنت شاهنشاه آریامهر ودوره سوم دوران حاکمیت جمهوری اسلامی.

دوران اول وسوم ازلحاظ مبانی حقوقی یعنی حاکم بودن شرع وحقوق اسلامی وتلاش درحفظ شعانراسلامی وعقیده برتعلق حاکمیت به خدا وحکومت به آخوند شباهت تامه ای وجود دارد.

وفلسفه بی علائگی به اموردنیوی واهتمام برای رسیدن به مواهب آخرت کل وجزء باورهای کهن دینی آنها را شکل میداده است.

تنها دردوران دوم یعنی دوران سلطنت شاهان پهلوی بود که آن شاهان باهمت وپشتکارخود وعلیرغم جواز دین ومذهب، مردم جامعه رابه جلو کشیدند وآثاری بوجود آوردند که ابدًا وهیچگاه با باورهای مذهبی مردم هماهنگ نبود وبه کلامی روشن علیرغم نیروی بازدارند مذهب ومقاومت سراسری آن، جامعه را ازروی موانع متعدد وبسیارناهموار ناشی از باورهای مذهبی عبورداند واین عبور وتحرك جامعه درحدی اصولی ومحکم بود که دردوران جمهوری اسلامی که فلسفه حاکم برجامعه ایران دقیقا همان فلسفه دوران قبل از سلطنت پهلوی ها بود نتوانست متوقف گردد وراه پیشرفت را

که بامبانی فلسفی اسلام و حکومت اسلامی متضاد بود ادامه داد صدها نمونه میتوان ارائه داد مکتبها که تبدیل به مدارس مدرن و تفویض تعلیم و تربیت به غیرروحانی - خزینه های حمام - نظام وظیفه و.....

نقش بانی

در هر تحول اجتماعی، آنقدر که نقش بانی آن تحول برجسته و مهم است خود تحول و پیشرفت مهم نیست.

مثالش ساده است؛ کسی که کسبی راراه میاندازد و بانی آن کسب است عملش مهم است زیرا مقابله بامشکلات و سرمایه گذاری و اجازه کاروانتخاب محل و استخدام کارمند و امثال آنها کار ساده ای نیست ولی وقتی این کارها انجام شد یعنی بنای کار بوسیله بانی صورت یافت دیگر ادامه و پیشرفت کاریک امر طبیعی است و هم نمایندگان تولید کنندگان جنس به صاحب کسب رجوع میکنند و اعتبار و جنس میدهند و هم مشتریان سروکله شان پیدا میشود- وقتی راه اصلی کشیده شد راه های فرعی براحتی ساخته میشود. وقتی کارخانه ذوب آهن راه افتاد کارهای وابسته به این صنعت مادر بوجود میآید.

در ارزیابی تحولات و پیشرفت، نمیتوان عمل اولیه بانی را منظور نداشت و فقط به سیرو جریان آن نگاه کرد چنین نگاه و اظهار نظری اگر ناشی از کینه توزی نباشد مسلما مغالطه است.

گنجی اشاره به تعداد دانشگاه ها در ایران زمان شاهنشاه آریامهر و امروز جمهوری اسلامی کرده است ولی در کمال بی انصافی مملو از کینه، از این حقیقت غافل مانده است که ایران ما تا قبل از سلطنت رضاشاه کبیر اساسا دانشگاه نداشت و این در حالی بود که ایران قبل از اسلام دارای بزرگترین دانشگاه های جهان باستان بود که بدستور شاهپور اول در سالهای ۲۴۱ و ۲۴۷ میلادی در شوش ساخته شد این دانشگاه که دارای کتابخانه ای با ۲۵۹ اتاق بود با ورود اسلام به ایران و حاکمیت فلسفه اسلامی از بین رفت و تا سال ۱۳۱۳ یعنی در زمان سلطنت رضاشاه کبیر ایران دانشگاه نداشت یعنی اسلام نگذاشت که جامعه آنروزها دانشگاه داشته باشد.

در آذرماه سال ۱۳۰۴ که رضاشاه پادشاه ایران شد ایران دو مدرسه عالی داشت یکی مدرسه طب و دیگری مدرسه حقوق که مدرسه طب ۲۰۰ شاگرد و مدرسه حقوق ۷۲ دانشجو داشت و در خرداد همان سال تعداد فارغ التحصیل های مدرسه طب ۳۷ و حقوق ۲۴ نفر بودند.

در شهریور ۲۰ دانشگاه تهران با ۵ دانشکده ۳۳۹۵ دانشجو و ۵۶۶ استاد داشت و در خرداد ماه سال ۱۳۵۶ تعداد ۱۱ دانشگاه و ۱۹۳ دانشکده و ۱۵۱۰۰۰ دانشجو با ۶۷۲۶ استاد تمام وقت داشتیم- گزارش مزبور که از سخنرانی آقای صدیق حضرت، استاد دانشگاه استخراج و از مجله وحید گرفته شده بخشی مربوط به قانون تاسیس دانشگاه و چگونگی تلاش و پشتکار رضاشاه و مخالفت روحانیت با تاسیس دانشگاه دارد یعنی همان روحانیت و فلسفه مذهبی که بارضاشاه مخالف بود و اکنون هم حاکم غاصب ایران است بزرگترین مانع تاسیس دانشگاه بود.

تاریخ تاسیس دانشگاه تهران و مخالفت با سالن تشریح فصل مشابهی است که نشان میدهد بانی تاسیس دانشگاه در ایران در چه مسیر سخت و طاقت فرسا پشتیبانی شده از مذهب و متولیان آن ساخته شد.

فراموش نفرمائید که آن زمان که به همت و پشتکار رضاشاه دانشگاه در ایران ساخته شد ۳۰۰ سال از تاسیس دانشگاه در اروپا میگذشت چرا این تفاوت؟ زیرا حاکمیت اسلام اجازه این تحولات را در امر آموزش و پرورش نمیداد و اسلام خاصه تشیع هم با سواد آموزی عمومی مخالف بود چنانکه مخالفت آنها در اصل نوزدهم قانون اساسی هم نمودار است (حقوق اساسی دکتر رحیمی)

در یک کلام در تمام دوران تاریخ ایران از بعد از اسلام تا دوران سلطنت رضاشاه کبیر هرگاه ایرانیانی خواستند که در راه فرهنگ و تعلیم و تربیت عمومی تغییر طریق اسلامی بدهند بامخالفت های سخت نیروی بازدارنده اسلام و مذهب روبرو شدند و ناچار به توقف و عقب نشینی گردیدند و یاجانشان راز دست دادند.

در تاریخ بیداری ایرانیان آمده است:

چون حکومت ایران بصورت استبداد دینی اداره میشود و سلطه و اقتدار طبقه روحانی حاکم راهنمای کلیه امور بود اصولاً داشتن معلومات مختلفه خارج از زبان فارسی و مسائل شرعیات یکی از گناهان و تقصیرات بزرگ شمرده میشود و معلومات علمی و پایه دانش منحصر به اطلاعاتی از اصول فقه و شرعیات و قرآن و مختصری زبان عربی و یک مشت عقاید مذهبی بود و دیگر کسی حق نداشت از این میزان درجه اطلاعات پافرا تر نهد و اگر کسی اتفاقاً اظهاراتی از اصلاحات و خارج از کتب دینی میکرد به لامذهبی متهم میشد و او را محکوم به مرگ و یا تبعید میکردند زنان و دختران بکلی از تحصیل ممنوع بودند و خواندن و نوشتن دختران رابعث بی عفتی آنان میدانستند.

شاعری اعتقاد ایرانیان را در دویستی زیر چنین آورده است.

دختر چوبه کف گرفت خامه
ارسال کنند جواب نامه
آن نامه نشان روسیاهی است
نامش چون نوشته شود گواهی است

تاریخ بیداری اضافه کرده است:

کسانی مانند احتشام السلطنه و میرزایحیی دولت آبادی و میرزا حسن رشدیه که از خود گذشتگی ها نموده و به تاسیس مدارس بجای مکتب خانه و تعلیم و تربیت غیر معمول در جامعه روی آوردند با مصائبی در عمل مواجه شدند احتشام السلطنه از مشاغل دولتی برکنار و تبعید اداری گردید و آن دونفر دیگر چون در لباس روحانیت بودند به لامذهبی متهم و ملاقات با آنها منع و چند مرتبه به تحریک مردم نزدیک به قتل بودند.

تاریخ تبریز و پیرامون در عاقبت رشدیه نوشته است «بساط اورا بهم ریختند و به اتهام کفر بکلات نادری تبعیدش کردند»

حاج سیاح که خود مسلمان بوده در کتابش آورده که «ایرانیها میگویند که ما اهل آخرتیم، علم دنیا را کفار بدانند، گویا همه قبول کرده اند که مسلمان صحیح آن است که نادان، بیکار و پریشان باشد و ترقی را منافی اسلامیت میدانند.» (صفحه ۱۸۵ همان کتاب)

این سند هم از ایام سلطنت رضاشاه کبیر آورده شود کافی است:

فرزند کاتب الخاقان که پدرش بر مکاتیب قدیم ریاست داشت مینویسد:

«پدرم با اینکه فرهنگ و مدارس بدست دولت بیفتد مخالف بود و میگفت من در آن کار نمیکنم حتی خود من که میبایست بنا بر مقررات دولت باید به مدرسه بروم پدرم نگذاشت و عقیده داشت که این مدارس دین را ضایع میکند. پدرم کلاس خط داشت و هر کس که برای تعلیم خط میامد اول می پرسید شغلت چیست اگر میگفت که برای دولت کار نمیکنم نمی پذیرفت و در تمام مدت یک شاگرد دولتی نداشت و حتی اگر متقاضی میگفت یک قلم برایم بتراش اول میگفت با این قلم میخواهی چه بنویسی آیا میخواهی مالیات بنویسی» مختصر شده از صفحات ۱۴۴ و ۱۴۵ قیام گوهر شاد.

آری، در جامعه مذهبی ایران با چنین ساخت و ساز فکری و عقیدتی بانی شدن برای ایجاد دانشگاه و تعلیم و تربیت عمومی و متداول فرهنگ مترقی جهان، کاری کارستان است و وقتی کار براه افتاد دیگر حرکت آن امر طبیعی است.

این چنین جامعه ای راهمت شاهان پهلوی خاصه رضاشاه کبیر به موفقیت رسانید که تنها ۷،۴۰۰،۰۰۰ نفر از آموزش رایگان استفاده میکردند و ۱۰۰،۰۰۰ دانشجو در دانشگاه های ایران و ۲۰۰،۰۰۰ دانشجو در دانشگاه های خارج از کشور تحصیل میکردند (پاسخ به تاریخ)

نتیجه از سخن آشکار و روشن

شعار اجرائی خمینی رهبر شورش ضد ترقی و پیشرفت ملت ایران، محو آثار طاغوت بود و در این کار اصرار و تهدید های مکرری راهم بکار بست.

آیا آثار طاغوت فقط علامت شیروخورشید و تصویر شاه براسکناس ها و مجسمه های شاه بود؟ ایجاد دانشگاه ها سدها وضع قوانین مدنی از جمله قانون تابعیت و قانون هویت، که ایرانی رادارای هویت ساخت و قانون انتخابات و حق رای به بانوان و صدها نظایران آثار و دستاوردهای سلطنت شاهان پهلوی نبود؟

چرا خمینی با آن قدرتش و بعدا هم جمهوری اسلامی با آن امکاناتش موفق نشد که طرحهای اجرایی شاه را متوقف کند که هیچ بلکه نه تنها طرح های تدوین شده در سازمان برنامه و برنامه ریزی کشور را باگذشت سالها تاخیر و صدها برابر هزینه به اجرا درآوردند؟ بلکه در نهایت وقاحت مدعی شدند که: «حکوره بلند ذوب آهن اصفهان و آن کارخانه عظیم و غول پیکر ذوب فلزات اهواز و کارخانه عظیم مس سرچشمه و نیروگاه های بزرگ تولید الکتریسته همه اینها دستاوردهای تکامل عملی و فنی انقلاب ماست» (هاشمی رفسنجانی در مقام ریاست مجلس به تاریخ ۳۰ مهرماه ۱۳۶۱)

پاسخ آن چرا این است

جوامع بشری بطور عموم بواسطه باورهای دینی و مذهبی به دودسته تقسیم میشوند دسته ای که معتقد به پیشرفت و کار و ترقی هستند و دسته ای که به این مسائل اهمیتی نمیدهند و به فکر آخرت هستند.

جامعه ایرانی بعلت حاکمیت دین اسلام و تشیع در صدر ملت‌هایی قرار دارد که اعتقادی به ترقی و پیشرفت و تحصیل و امثال آنها ندارد.

شاهان پهلوی جامعه ایران را در مسیری به حرکت درآوردند که جوامع مترقی جهان حرکت کرده بود و چون حرکت در آن مسیریک مسیر حقیقی و طبیعی بشری است، جمهوری اسلامی با همه خشونت و پشیمانی اسلامی نتوانست مسیر حرکتی را که شاهان پهلوی برای پیشرفت جامعه فقر گرا و عقب مانده مذهبی ایران فراهم کرده بودند مسدود کند و ناچار به ادامه آن تن داد نمونه آشکاران همان حق رای به بانوان بود که خمینی در کمال وقاحت اجبارا تسلیم آن گردید.

تحولاتی که آقای اکبر گنجی در امر آموزش و پرورش در نامه خودشان پیش کش جمهوری اسلامی کرده، از نظر عقلانی نمیشود آنرا به حساب جمهوری اسلامی گذاشت مگر بعنوان رشوه. به توضیح زیر:

«از آنجا که مبانی حقوقی و مشروعیتی جمهوری اسلامی اسلام است و اسلام همان است که محمد آنرا بکار بسته و قرن‌ها هم علمای شیعه بدان تاسی کرده اند، لذا اولین وظیفه حکومت اسلامی حرکت دادن جامعه اسلامی ایران در خط و جای پای پیامبر بوده است، انقلاب ایران انقلابی است نظیر آنچه در طول تاریخ بدست انبیاء صورت گرفت» (خمینی ۱۱ شهریورماه ۱۳۶۰) نه دنبال کردن و توسعه دادن دستاوردهای شاهان پهلوی که آن پادشاهان بانی آن بوده اند.